

نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی

سال هفتم، شماره اول، شماره ترتیبی 12، بهار و تابستان 1394

تاریخ وصول: 1393/3/28

تاریخ اصلاحات: 1393/8/19

تاریخ پذیرش: 1394/2/28

صص 1-16

بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی در چهارچوب الگوی نیرو-پویایی تالمی و الگوی شناختی آرمانی لانگکر

* مرتضی دستلان

** زینب محمد ابراهیمی

چکیده

هدف از انجام این تحقیق بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی در چهارچوب الگوی نیرو-پویایی تالمی (1985) و الگوی شناختی آرمانی لانگکر (1991) است. الگوی نیرو-پویایی، در اصل، ناظر بر فعل و انفعالات فیزیکی حاکم بین اشیاء موجود در جهان خارج است که ابتدا توسط تالمی جهت بررسی مفاهیم الزامی عناصر وجه‌نما و سپس توسط سویتسر (1990) جهت بررسی معانی معرفتی وجه‌نماها بکار رفت. الگوی معرفتی نیز یک نمونه از الگوی شناختی آرمانی استعاره‌ای است که توسط لانگکر و تحت تأثیر نظریه الگوهای شناختی آرمانی لیکاف ارائه گردیده است. بررسی دو خوانش الزامی و معرفتی فعل‌های مذکور بر اساس الگوی نیرو-پویایی تالمی و برهم‌کنش نیروهای عامل و پادعامل موجود در معانی آنها از بُعد استعاره‌ای، نشان‌دهنده تضمین نبودن وقوع عمل و محقق شدن موقعیت در جهان غیرواقعی است. از طرف دیگر، بررسی فعل‌های مذکور در چهارچوب الگوی شناختی آرمانی استعاره‌ای لانگکر (موسوم به الگوی معرفتی)، نشان داد اعمالی که این وجه‌نماها ناظر بر آن هستند تحت کنترل معرفتی نیستند و در حیطه فراواقعیت قرار می‌گیرند و به نسبت میزان قطعیت و عزم موجود برای انجام کار در فاصله نزدیک‌تر یا دورتری نسبت به واقعیت بلافصل قرار می‌گیرند. با تطبیق نتایج حاصل از این دو الگو، مشخص گردید که تحت کنترل معرفتی نبودن عمل، معادل تضمین نبودن وقوع عمل، و محقق شدن موقعیت در جهان غیرواقعی نیز معادل قرار گرفتن آن در حیطه فراواقعیت می‌باشد؛ بنابراین، این دو الگو در کنار هم و بطور مشترک فعل‌های وجه‌نمای کمکی فارسی را مفهوم‌سازی می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: وجهیت، فعل‌های وجه‌نمای کمکی، زبان فارسی، الگوی نیرو-پویایی، الگوی شناختی آرمانی، زبان‌شناسی

شناختی

Archive of SID

1. مقدمه

عناصر وجه‌نما دارای ارتباطی تنگاتنگ با مقوله وجهیت هستند؛ بنابراین طبیعی است که برای مطالعه این عناصر ابتدا باید به بررسی مقوله وجهیت پردازیم تا از این رهگذر به درک بهتری از ماهیت و انواع عناصر وجه‌نما دست یابیم. لاینز¹ (1977) مفهوم وجهیت را از سه جنبه «وجهیت بعنوان نظر گوینده در مورد گزاره»، «وجهیت بعنوان همه عبارات خارج گزاره» و «وجهیت بعنوان ابزار بیان صورت‌های مختلف واقع‌شدگی²» مورد بررسی قرار داده است. تعریف‌هایی که در منابع متأخرتر ارائه گردیده است، غالباً برگرفته از نظریات وی و بر اساس جنبه اول می‌باشد. پالم³ (1986: 16) وجهیت را دستوری‌سازی دیدگاه‌ها و نظرات گوینده در مورد گزاره جمله می‌داند. بایبی و دیگران⁴ (1994: 176) وجهیت را دربردارنده نظر و عقیده گوینده نسبت به محتوای جمله و یا ارزیابی او از گزاره‌ای که جمله بیانگر آن است، دانسته‌اند. از نظر کلودزنف⁵ (1999: 146) مقوله وجهیت بیانگر جایگاه و موقعیت عمل نسبت به جهان هستی است و گوینده یا نویسنده در کلام خود علاوه بر گزارش عمل، ممکن است به ارزیابی آن نیز پردازد. گوینده یا نویسنده می‌تواند انجام عمل را بعنوان تمایل، خواست، احتمال، ضرورت و لزوم، شرط، شک و از این قبیل تلقی کند و بدین ترتیب واکنش و نظر خود را نسبت به عمل مزبور ابراز دارد. فون فینتل⁶ (2006) وجهیت را مقوله‌ای معنایی می‌داند که به بیان امکان و الزام می‌پردازد و گزاره زیربنای جمله را در فضای ممکن‌ها قرار می‌دهد. توانگر و عموزاده (2009: 2) وجهیت را مقوله‌ای معنایی می‌دانند که درجه امکان یا ضرورت گزاره مطرح شده را نشان می‌دهد. دکلرک⁷ (2011: 27) وجهیت را پدیده‌ای می‌داند که در آن یک موقعیت در یک جهان غیرواقعی⁸ محقق می‌شود. جهان غیرواقعی جهانی است ممکن که بعنوان جهان واقعی قلمداد نمی‌شود ولی ممکن است با جهان واقعی هم‌پوشانی داشته باشد.

همان‌طور که در ابتدای این بخش گفتیم و در تعریف‌های ارائه شده توسط افراد مختلف نیز شاهد بودیم، عنصر اصلی در تعریف وجهیت، نظر، نگرش یا عقیده گوینده نسبت به انجام عمل است. پر واضح است که نظر یا نگرش گوینده در مورد گزاره یک جمله‌واره لزوماً و در همه حالات با جهان بیرون تطابق ندارد و ممکن است آن گزاره در جهان بیرون محقق شود یا نشود؛ پس، نظر یا نگرش گوینده همان جهان غیرواقعی است که در تعریف دکلرک (2011) به آن برخوردیم و گفتیم که این جهان ممکن است با جهان بیرون یا جهان واقعی هم‌پوشانی داشته باشد یا نداشته باشد؛ بنابراین، همه این تعریف‌ها دارای ماهیت یکسانی هستند و بنوعی به بیان یک موقعیت در یک جهان غیرواقعی می‌پردازند.

وجهیت بوسیله عناصر وجه‌نما در جمله بروز می‌یابد؛ پس با توجه به تعریف وجهیت، عناصری که جهان غیرواقعی را می‌سازند همین عناصر وجه‌نما هستند و به همین خاطر است که دکلرک (2011) جهان غیرواقعی را جهان وجه‌نما⁹ نیز

¹ J. Lyons

² factuality

³ F. R. Palmer

⁴ J. Bybee et al

⁵ V. M. Kolodeznev

⁶ K. Von Fintel

⁷ R. Declerck

⁸ nonfactual world

⁹ modal world

می‌خواند. با توجه به مطالب بالا، می‌توان وجه‌نماها را عناصری قلمداد کرد که یک جهان غیرواقعی را می‌سازند که در آن جهان غیرواقعی، موقعیت یا گزاره موجود در زیربنای جمله‌واره محقق می‌شود.

عناصر وجه‌نما طیف وسیعی از مقولات شامل قیده‌های وجه‌نما، فعل‌های واژگانی، اسنادی ذهنی و کمکی وجه‌نما و حتی زمان دستوری (عموزاده و رضایی، 1391) را شامل می‌شوند. با توجه به حوزه بحث این مقاله که محدود به فعل‌های وجه‌نمای کمکی می‌شود، از سایر مقولات صرف نظر کرده و به بررسی عناصر موجود در این زیرگروه می‌پردازیم. افرادی نظیر ناتل خانلری (1373)، ماهوتیان (1999)، طالقانی (2008) و عموزاده و شاه‌ناصری (1390) گروه فعل‌های وجه‌نمای کمکی را شامل چهار عضو «توان، شدن، باید و شاید» می‌دانند اما دستلان (1393) همسو با رحیمیان (1388)، توانگر و عموزاده (2009) و رضایی (1391) این گروه را شامل چهار عضو «توان، شدن، باید و خواه» می‌داند و بطور مستدل نشان می‌دهد که «شاید» بطور کامل از مجموعه فعل‌های وجه‌نمای کمکی خارج شده و به یک وجه‌نمای قیدی تبدیل گردیده است و فعل کمکی «خواه» به این مجموعه اضافه گردیده است. در ادامه و بعد از معرفی چارچوب‌های نظری، به بررسی دو خوانش معرفتی¹ و الزامی² فعل‌های وجه‌نمای کمکی «توان، شدن، باید و خواه» در چهارچوب الگوهای مطروحه می‌پردازیم.

2. تبیین چارچوب‌های نظری

در این قسمت به معرفی الگوی نیرو-پویایی³ تالمی⁴ (1985: 293-337) و الگوهای شناختی آرمانی استعاری⁵ و بطور بطور خاص، الگوی معرفتی⁶ لانگاکر⁷ (1991) که بر اساس آنها به بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی فارسی خواهیم پرداخت روی می‌آوریم.

2-1. الگوی نیرو-پویایی تالمی

یکی از واقعیت‌های ملموس در مورد جهان اطراف ما این است که اشیاء یا در حال حرکت هستند، یا سکون و تغییر در وضعیت آنها ناشی از نیرویی است که بر آنها وارد می‌شود. در بررسی اشیاء موجود در جهان و نیروهای حاکم بر آنها، از مفاهیمی استفاده می‌شود که در قالب الگوی نیرو-پویایی جای می‌گیرند (تالمی، 1988). اگرچه این مفاهیم کمتر مورد توجه زبان‌شناسان واقع شده است، اما به باور تالمی مفاهیم نیرو-پویایی در مقوله زبان و زبان‌شناسی نمود و بروز قابل توجهی دارند که بدیهی‌ترین مصداق آن در ساختار مفهومی جملات سببی می‌باشد (تالمی، 2000: 409). در همین راستا، وی یک الگوی نیرو-پویایی را جهت بررسی وجه‌نماها در حوزه شناختی ارائه می‌دهد. این الگو دارای دو جزء بنیادین است: یکی عامل⁸ که شیئی است که ماهیت حرکت یا سکون را در خود دارد و بسته به همین ماهیتاً میل به

¹ epistemic

² deontic

³ force-dynamic model

⁴ L. Talmy

⁵ metaphorical idealized cognitive models

⁶ epistemic model

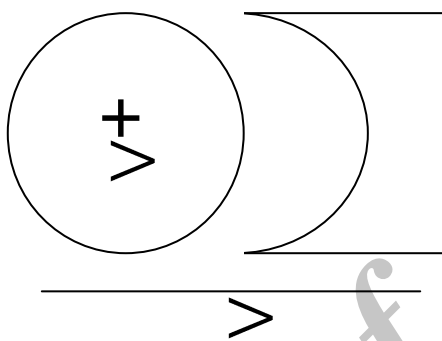
⁷ R. Langacker

⁸ agonist

حرکت یا سکون دارد؛ دیگری پادعامل¹ است، شیبی که نیروی مخالفی را بر عامل وارد می‌سازد (تالمی، 2000: 413)؛ مثلاً در جمله:

(1) با وجود چمن‌های پرپشت، توپ همچنان از بالای تپه به پایین می‌غلطید.

توپ که بخاطر خصوصیت کروی بودن و قرار گرفتن در یک مکان مرتفع میل به حرکت دارد، عامل و چمن‌ها که بخاطر متراکم بودن و ایجاد اصطکاک، در حرکت توپ مانع ایجاد می‌کنند، پادعامل است. تصویر زیر عناصر عامل و پادعامل و نحوه برهم‌کنش آنها را نشان می‌دهد:



شکل (1) الگوی نیرو-پویایی برای جمله 1

این شکل و سایر اشکال پایین که نشان‌دهنده الگوهای نیرو-پویایی هستند، مأخوذ از تالمی (2000) است. در این اشکال، تصویر دایره نشان‌دهنده عامل و مستطیل-نیم‌دایره نشان‌دهنده پادعامل است. میل حرکت بوسیله علامت نوک پیکان و میل به سکون بوسیله دایره کوچک سیاه‌رنگ به تصویر کشیده می‌شود. علامت به‌اضافه نشان‌دهنده عنصر قوی‌تر است؛ بدین معنی که اگر این علامت درون دایره قرار گیرد، نیروی عامل بیشتر و اگر در داخل مستطیل-نیم‌دایره قرار گیرد، پادعامل قوی‌تر است. خط زیر دایره نشان‌دهنده نتیجه برهم‌کنش نیروهای عامل و پادعامل است؛ اگر نوک پیکان بر روی خط قرار گیرد نشان‌دهنده حرکت عامل و اگر دایره سیاه‌رنگ قرار گیرد نشان‌دهنده عدم حرکت و سکون عامل است. اگر شکلهای دایره و مستطیل-نیم‌دایره، روبروی هم قرار بگیرند بدین معنی است که پادعامل نیروی خود را بر عامل وارد می‌کند؛ اما اگر مستطیل-نیم‌دایره بالای دایره قرار بگیرد بدین معنی است که پادعامل، اگرچه قوی‌تر، نیروی خود را بر عامل وارد نمی‌کند.

در جمله بالا، الگوی نیرو-پویایی، روابط فیزیکی حاکم بر این فعل و انفعال را بیان می‌کند اما تالمی معتقد است که معانی موجود در وجه‌نماهای الزامی نیز بسط استعاری همین مفاهیم فیزیکی است؛ بدین معنی که مفاهیم روانشناختی نظیر تمایل² یا قدرت³ با مفاهیم فیزیکی نیرو-پویایی ارتباط پیدا می‌کند. البته تحلیل تالمی از مؤلفه‌های نیرو-پویایی محدود محدود به وجه‌نماهای الزامی می‌شود اما سویتسر⁴ (1990) تحلیل تالمی را به حوزه وجه‌نماهای معرفتی نیز توسعه

¹ antagonist

² desire

³ power

⁴ E. Sweetser

می‌دهد. از آنجا که وجه‌نماهای معرفتی از لحاظ تاریخی و در زمانی از وجه‌نماهای الزامی مشتق شده‌اند (تالمی، 2000: 433)، وی استدلال می‌کند که نیروهای فیزیکی مؤلفه نیرو-پویایی بگونه‌ای استعاری به نیروهای روانشناختی-اجتماعی موجود در وجه‌نماهای الزامی و سپس به نیروهای استنباطی موجود در وجه‌نماهای معرفتی بسط می‌یابند. در بخش تحلیل و بررسی، با ارائه مثال‌هایی از مفاهیم الزامی و سپس مفاهیم معرفتی فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی، به بررسی این نظریه و میزان به کارگیری آن در مفهوم‌سازی وجه‌نماهای کمکی زبان فارسی می‌پردازیم.

2-2. الگوی شناختی آرمانی

نظریه الگوهای شناختی آرمانی، اولین بار بوسیله لیکاف¹ (1987) و در کتابی تحت عنوان «زنان، آتش و اشیاء خطرناک» مطرح شد. هدف وی از طرح این موضوع، استفاده از یافته‌های روانشناس شناختگرا، النور رُش² و همکارانش در دهه هفتاد، در جهت مفهوم‌سازی طبقه‌بندی³، ساختار پیش‌نمونه⁴ و طبقه‌های بنیادین⁵ در حوزه معناشناسی بنیادین و طبقه‌بندی واژگانی بود. در این راستا، او یک نظریه معناشناسی شناختی تحت عنوان الگوهای شناختی آرمانی برای بررسی این موضوعات و استفاده از آنها در حوزه زبان‌شناسی شناختی ارائه داد. در این نظریه، الگوهای شناختی آرمانی، سامانه‌های پیچیده و ساختارمند دانش هستند. این الگوها فضاهای ذهنی⁶ را سازمان می‌دهند و فضاهای ذهنی بسته‌های مفهومی هستند که در خلال شکل‌گیری معنای سیال، تشکیل می‌شوند. آن گونه که لیکاف نشان می‌دهد، فضای ذهنی یک واسطه است برای مفهوم‌سازی و تفکر. بنابراین هر امر ثابت یا سیالی که ما مفهوم‌سازی می‌کنیم، بوسیله یک فضای ذهنی ساخته می‌شود (لیکاف، 1987: 281). نقش الگوهای شناختی آرمانی در این فرایند، فراهم آوردن دانش پیش‌زمینه‌ای⁷ است که برای ساختن فضاهای ذهنی بکار گرفته می‌شود. لیکاف (1987: 134) الگوهای شناختی را آرمانی می‌خواند چون از نظر وی این الگوها بر اساس شرایط بهینه و آرمانی توصیف می‌شوند و نه شرایطی که در حالت عادی موجود هستند. لیکاف بر اساس اصول حاکم بر ساخت ترکیب الگوهای شناختی آرمانی، آنها را به پنج گروه تقسیم می‌کند که شامل الگوهای تصویری-طرحواره‌ای⁸، الگوهای گزاره‌ای⁹، الگوهای تشبیهی¹⁰، الگوهای نمادین¹¹ نمادین¹¹ و الگوهای استعاری¹² می‌شوند. با توجه به موضوع بحث، تنها مورد آخر بررسی می‌شود.

2-2-1. الگوهای شناختی آرمانی استعاری

¹ G. Lakoff

² E. Rosch

³ categorization

⁴ prototype structure

⁵ basic level categories

⁶ mental spaces

⁷ background knowledge

⁸ image schematic

⁹ propositional

¹⁰ metonymic

¹¹ symbolic

¹² metaphoric

این الگوها بوسیله طرح‌ریزی ساختار، از حوزه مبداء به حوزه مقصد، ساخته می‌شوند. از نظر چووش¹ (20:2002) حوزه مقصد معمولاً انتزاعی و فاقد ویژگی‌های فیزیکی و چهارچوب مشخص است؛ بنابراین درک آن مشکل و توصیف آن سخت است. اما حوزه مبداء ملموس و قابل درک تر است؛ بنابراین برای فهم حوزه مقصد می‌بایست به مفهوم‌سازی استعاره‌ای از حوزه مبداء متوسل شد. لیکاف و جانسون² (1999) معتقدند که حوزه مفهومی زمان، یک حوزه انتزاعی به حساب می‌آید و از آنجا که فهم انسان از زمان، از تجربه و آگاهی او از تغییرات اتفاق افتاده در محیط و فضا که یک حوزه ملموس به حساب می‌آید ناشی می‌شود، و از آنجا که تغییر جنبه مهمی از حرکت است بنابراین زمان بر اساس حرکت در فضا مفهوم‌سازی می‌شود؛ بعبارت دیگر، زمان، یک حوزه انتزاعی مقصد است که بر اساس فضا و حرکت در فضا که یک حوزه ملموس مبداء است مفهوم‌سازی می‌شود و استعاره‌هایی نظیر «زمان فضاست»³ و «زمان حرکت است»⁴ است⁴ را می‌سازند. مثال‌های زیر مبین این واقعیت در زبان فارسی هستند:

(2) نوروژ در راه است.

(3) زمان تصمیم‌گیری فرا رسیده است.

(4) به فصل مورد علاقه من نزدیک می‌شویم.

یک نمونه از الگوهای شناختی آرمانی استعاره‌ای، الگوی معرفتی است که توسط لانگکر (1991) ارائه شده و در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم.

2-2-2. الگوی معرفتی

لانگکر (241:1991) معتقد است سیستم‌های زمان دستوری-وجه‌نمایی که بوسیله افرادی نظیر چامسکی (1957) ارائه شده‌اند؛ اگرچه خصوصیات دستوری این عناصر را بدرستی بیان می‌کنند، اما مشکلات اساسی نیز دارند. مشکلاتی نظیر ناتوانی در توضیح اینکه آیا اصولاً زمان انگلیسی تکواژ زمان حال دارد یا خیر؛ زیرا تکواژ S- را می‌توان بعنوان تکواژ سوّم شخص مفرد تعبیر کرد. مهم‌تر اینکه از لحاظ معنایی نیز این سیستم نقایصی دارد؛ مثلاً زمان حالی که در اینجا از آن سخن می‌رود برای بیان زمان آینده (فردا مسابقات شروع می‌شود) یا مفاهیم فرازمانی (دو به اضافه دو مساوی است با چهار) نیز کاربرد دارد. در مورد وجه‌نماها نیز شکل گذشته آنها، نشان‌دهنده زمان گذشته نیست؛ مثلاً تفاوت I may be interested و I might be interested در زمان گذشته و حال نیست بلکه در میزان احتمال و امکان وقوع است. لانگکر برای فائق آمدن بر این اشکالات، به جای تقسیم‌بندی سنتی گروه فعلی به فعل‌های کمکی و واژگانی، آن را به دو جزء اسناد زمینه‌ساز⁵ و هسته بند⁶ تقسیم می‌کند. لانگکر (548:1991) اسناد زمینه‌ساز را اسنادی تعریف می‌کند که مکان یک شیء یا فرایند را با توجه به زمینه⁷، در حوزه‌های معرفتی بنیادین تعیین می‌کند و آن را به واقعیت یا دانش گوینده/شنونده ربط می‌دهد. وی معتقد است که نقش یک اسناد زمینه‌ساز، تعیین مکان یک عنصر مشخص در یک

¹ Z. Kövecses

² M. Johnson

³ Time is space

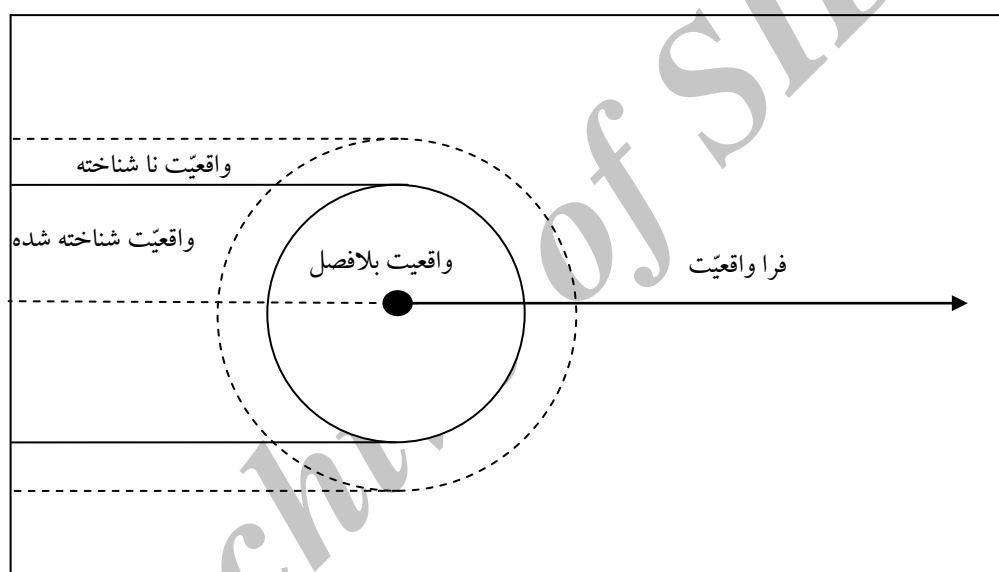
⁴ Time is motion

⁵ grounding predication

⁶ clausal head

⁷ ground

حوزه معرفتی خاص است. این مکان‌یابی نسبت به زمینه انجام می‌شود و زمینه شامل رویداد گفتاری، شرکت کنندگان در گفتگو، یعنی گوینده و شنونده و فضای دانشی آنها می‌باشد. لانگکر (1991: 244) همچنین ابراز می‌دارد که هر جمله‌واره خودایستا¹، لزوماً زمینه‌سازی شده است و این زمینه‌سازی در زبان انگلیسی بوسیلهٔ زمان دستوری و وجه‌نماها صورت می‌گیرد. زمان دستوری، بعنوان یک مقولهٔ اشاره‌ای، فرایند متناظر با جمله را به زمان گفتگو ربط می‌دهد و فعل‌های وجه‌نما، وضعیت فرایند را از لحاظ احتمال وقوع از دید گوینده، تعیین می‌نمایند. وی تحت تأثیر الگوهای شناختی آرمانی استعاری ارائه شده بوسیلهٔ لیکاف، یک الگوی شناختی آرمانی استعاری تحت عنوان الگوی معرفتی بنیادین (شکل 2) را پیشنهاد می‌دهد و سپس دو گونهٔ اصلاحی آن را نیز تحت عنوان الگوی معرفتی پیشرفته و الگوی خط زمانی ارائه می‌دهد که در حوزهٔ شناختی عمل می‌کنند و مفاهیم بنیادین جهان و واقعیت و رابطهٔ بین آنها و زمان را تبیین می‌کنند.



شکل 2) الگوی معرفتی نشاندهنده رابطه بین زمان و واقعیت

در این الگو، دایرهٔ بزرگ، معرف «واقعیت بلافصل²» است که در بردارندهٔ مفهوم «اینجا و اکنون» و عبارتی همان زمان حال است. این دایرهٔ بزرگ یا واقعیت بلافصل در واقع همان بستری است که در آن گفتار اتفاق می‌افتد. دایرهٔ سیاه کوچک نیز موقعیت «درک کننده³» را نشان می‌دهد. زمان گذشته، قسمتی از خط زمانی است که در محدودهٔ «واقعیت شناخته شده⁴» اما خارج از واقعیت بلافصل قرار گرفته است و زمان آینده، قسمتی از خط زمانی است که در محدودهٔ «فراواقعیت⁵» واقع شده است. در این الگو، واقعیت نه ساده است و نه ایستا؛ بلکه دارای یک موجودیت دائماً در حال

¹ finite

² immediate reality

³ experiencer

⁴ known reality

⁵ irrealty

تغییر است و همین تحوّل دائمی باعث می‌شود که پیچیدگی ساختار آن مدام در حال افزایش باشد. در این الگو واقعیت مانند استوانه‌ای نشان داده شده است که حول محور زمان در حال تحوّل، چرخش و به پیش رفتن است و مقطع این استوانه نیز که مدام در حال پیش رفتن است نشان‌دهنده واقعیت بلافصل است و از همین دریچه - از منظر واقعیت در نهایی‌ترین مرحله رشد - است که درک‌کننده اشیاء و امور را نظاره می‌کند و او دارای دسترسی مستقیم تنها به همین بخش از واقعیت (واقعیت بلافصل) است. واقعیت بلافصل بوسیله واقعیت شناخته شده در برگرفته شده و آن نیز بوسیله واقعیت ناشناخته که درک‌کننده از آن آگاهی ندارد احاطه شده است. فراواقعیت نیز شامل هر چیزی غیر از واقعیت می‌شود. این نکته مهم را باید مدّ نظر داشت که واقعیت به وضعیت واقعی یک پدیده یا فرایند در جهان خارج بستگی ندارد بلکه واقعیت، آن چیزی است که درک‌کننده از آن آگاهی دارد و آن را چه درست و چه به اشتباه بعنوان امری معتبر و محتوم می‌پذیرد. در این الگو دو مؤلفه وجود دارد که هر کدام دارای دو بعد متضاد هستند: وجود یا عدم وجود وجه‌نما و وجود یا عدم وجود تکواژ زمان گذشته که لانگر از آن با عنوان مؤلفه مجاورت¹ یاد می‌کند. در هر مؤلفه، حالت صفر (یا عدم وجود عامل) بعد معمول و عادی مؤلفه را نشان می‌دهد و در محور زمان دلیل بر نزدیک بودن به درک‌کننده است. فقدان وجه‌نما دلالت بر این دارد که رخداد تحت کنترل معرفتی² درک‌کننده است و در محدوده واقعیت قرار گرفته است. در این صورت، مؤلفه دوّم مطرح می‌شود و موقعیت دقیق رخداد را در حیطه واقعیت تعیین می‌کند. عدم وجود تکواژ گذشته یا مؤلفه مجاورت، نشان‌دهنده وقوع عمل در زمان حال و در واقعیت بلافصل است؛ زیرا واقعیت بلافصل دربردارنده همان جنبه‌های رخداد هستند که در زمان حال متبلور می‌شوند. برعکس، وجود تکواژ گذشته، نشان‌دهنده وقوع عمل در واقعیت دور نسبت به موقعیت درک‌کننده و در زمان گذشته است. وجود وجه‌نما نشان‌دهنده تحت کنترل نبودن رخداد و تلاش معرفتی³ برای کسب کنترل است و چون هنوز رخداد تحت کنترل قرار نگرفته است، بنابراین در محدوده واقعیت قرار نمی‌گیرد بلکه جزئی از فراواقعیت به حساب می‌آید که بسته به وجود یا عدم وجود مؤلفه مجاورت می‌تواند به واقعیت بلافصل نزدیک یا از آن دور باشد. همانطور که می‌بینیم، ترکیب حالت‌های مختلف این دو مؤلفه، چهار گونه از اسناد زمینه‌ساز را ارائه می‌دهد که عبارتند از: واقعیت بلافصل، واقعیت غیرنزدیک، فراواقعیت بلافصل و فراواقعیت غیرنزدیک. می‌بینیم که زمان‌های حال و گذشته به ترتیب معرف واقعیت بلافصل و واقعیت غیر نزدیک و عناصر وجه‌نما معرف فراواقعیت بلافصل و فراواقعیت غیرنزدیک می‌باشند. با توجه به موضوع مقاله که بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی است، تنها دو مورد آخر در بخش بعد مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

3. تحلیل فعل‌های وجه‌نمای کمکی فارسی بر اساس چارچوب‌های ارائه شده

در این بخش، به تحلیل فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی بر اساس دو الگوی نیرو-پویایی تالمی و الگوی شناختی آرمانی لانگر خواهیم پرداخت.

3-1. تحلیل فعل‌های وجه‌نمای کمکی بر اساس الگوی نیرو-پویایی تالمی

¹ proximity

² epistemic control

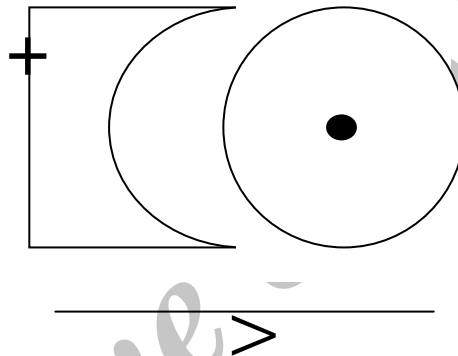
³ epistemic strive

در این قسمت، به ترتیب، با ارائه مثالهایی از خوانش الزامی و سپس معرفتی فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی، به بررسی و مفهوم‌سازی فعل‌های مذکور در قالب الگوی نیرو-پویایی تالمی (1985) می‌پردازیم.

3-1-1. باید

(5) تو باید اینجا را ترک کنی.

طبق الگوی نیرو-پویایی تالمی این جمله بدین معناست: «من یک نیروی ناشی از قدرت¹ اعمال می‌کنم و باعث می‌شوم که تو بر خلاف میلت تصمیم به ترک اینجا بگیری». این جمله موقعیتی را توصیف می‌کند که در آن، گوینده جمله، پادعامل و فاعل جمله (مخاطب)، عامل محسوب می‌شود. بعد استعاری حرکت، تغییر تصمیم مخاطب از عدم ترک به ترک محل است. قدرت گوینده در فرمان دادن، نیروی پادعامل و میل مخاطب به عدم ترک، نیروی عامل به حساب می‌آید. کاربرد وجه‌نمای «باید» نشان‌دهنده اینست که نیروی پادعامل بیشتر از نیروی عامل است.



شکل 3) الگوی نیرو-پویایی برای جملات 5 و 6

(6) (با توجه به نقشه‌های پیشیابی) فردا هوا باید بارانی باشد.

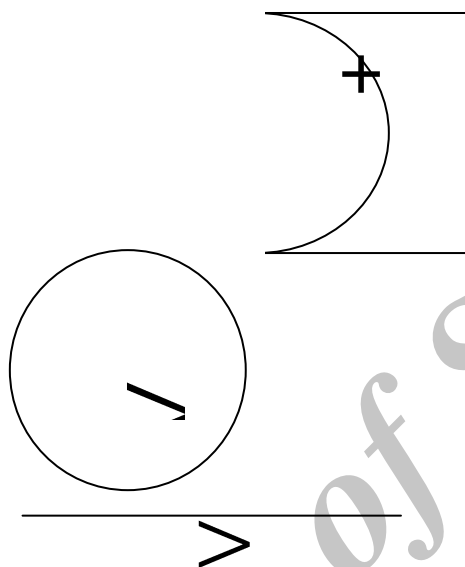
این جمله بدین معنی است که «شواهد موجود در نقشه‌ها یک نیروی معرفتی برای گوینده جمله ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که او به این باور برسد که فردا هوا بارانی است». بر اساس الگوی نیرو-پویایی، گوینده جمله، عامل، مجموعه‌ای از شواهد که عامل از آن آگاهی یافته، پادعامل و تأییدی که شواهد ارائه می‌دهند تا اعتقاد شخص عوض شود، نیروی پادعامل می‌باشد. بعد استعاری حرکت نیز تغییر عدم اعتقاد به بارش باران به این اعتقاد که باران می‌بارد است. نیروی استعاری عامل در اینجا مستتر است. این نیرو شاید تمایل به عدم باور به بارش باران، یا دقیق‌تر بگوییم تمایل هر شخص به عدم باور خبرهایی که شواهد کافی از وقوع آنها در دست نیست و بطور کلی عدم باور خبرهای کذب می‌باشد. تصویر بالا گویای این مسأله است.

3-1-2. توان

(7) می‌توانی امشب با علی به سینما بروی.

¹ authority

در اینجا نیز گوینده جمله، پادعامل و فاعل جمله (مخاطب)، عامل محسوب می‌شود. قدرت گوینده در تعیین تکلیف، نیروی پادعامل و اراده مخاطب در رفتن یا نرفتن به سینما، نیروی عامل به حساب می‌آید. استفاده از وجه‌نمای «توان» نشان می‌دهد که اگرچه نیروی پادعامل بیشتر از عامل است، اما پادعامل نیروی خود را بر عامل وارد نمی‌کند.



شکل 4) الگوی نیرو-پویایی برای جملات 7 و 8

اگرچه رحیمیان (1995: 105) و طالقانی (2008: 24) معتقدند که فعل «توان» دارای خوانش معرفتی نیست؛ اما بر اساس نمونه‌هایی از زبان فارسی گفتاری، نمونه‌هایی از این فعل را می‌توان یافت که بیان‌کننده امکان و احتمال وقوع یک عمل یا روی دادن حالتی است؛ موضوعی که رضایی (1388) نیز با ذکر مثال‌های فراوان به آن اذعان دارد. مثال زیر نمونه‌ای از این دست است:

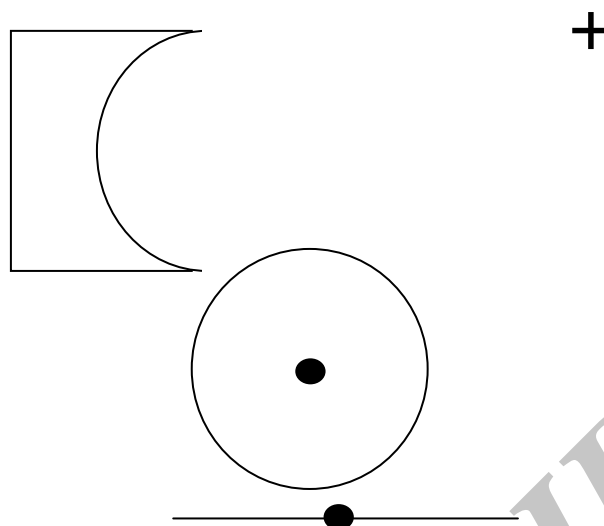
(8) (با توجه به رکود موجود در اقتصاد اروپا و آمریکا) قیمت نفت می‌تواند به زیر هفتاد دلار هم برسد.

در اینجا نیز گوینده جمله، عامل، و شرایط حاکم بر اقتصاد جهانی، پادعامل است. اطلاعات موجود از شرایط که شخص را به این باور می‌رساند که قیمت نفت افت خواهد کرد، نیروی پادعامل است و تغییر باور گوینده و پذیرفتن افت قیمت، بُعد استعاری حرکت می‌باشد. این مسأله در شکل بالا به تصویر کشیده شده است.

3-1-3. شدن

(9) اگه جایی برا موندن نداری، میشه امشب اینجا بمونی.

در اینجا نیز مخاطب جمله (فاعل مستتر)، عامل جمله است که میل به ماندن دارد و گوینده جمله، پادعامل است که اگرچه توانایی بیرون راندن عامل را دارد اما نیروی خود را اعمال نمی‌کند و به عامل اجازه اقامت می‌دهد.



شکل 5) الگوی نیرو- پویایی برای جملات 9 و 10

در خوانش معرفتی، «شدن» بیان‌کننده یک امکان یا احتمال است. البته استفاده از «شدن» در این خوانش، دارای بسامد کمی است و همانطور که از مثال ارائه شده نیز مشخص است بیشتر در زبان محاوره کاربرد دارد. در مثال زیر با توجه به اینکه علی الان در خوابگاه نیست پس گوینده جمله احتمال می‌دهد که در دانشکده باشد.

(10) می‌شه الان علی تو دانشکده باشه.

در اینجا گوینده جمله، عامل و مجموعه‌ای از شواهد که عامل از آن آگاهی یافته، پادعامل و تأییدی که شواهد ارائه می‌دهند تا اعتقاد شخص عوض شود، نیروی پادعامل است. بُعد استعاری حرکت نیز تغییر عدم اعتقاد به حضور علی در دانشکده به این باور که علی در دانشکده حاضر است می‌باشد. تصویر بالا این موقعیت را نشان می‌دهد.

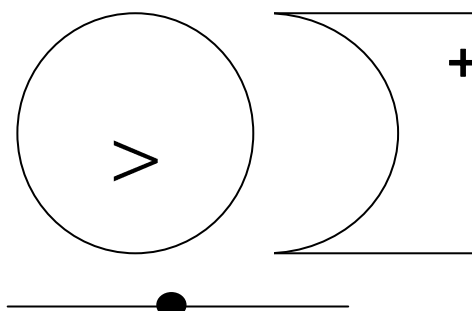
3-1-4. خواه

به باور رحیمیان (1388)، «خواه» در بعضی موقعیت‌ها بیانگر انجام عملی در زمان آینده نیست بلکه درجه قویی‌ای از اجبار را از سوی گوینده بیان می‌کند و نشان‌دهنده موقعیتی است که در آن گوینده دارای قدرت قانون‌گذاری و تعیین تکلیف برای مخاطب خود است. از نظر وی «خواه» تنها دارای خوانش الزامی است:

(11) از افراد مشمول خدمت سربازی، آزمون بعمل نخواهد آمد.

در این جمله نیز بسان جملات بالا، افراد مشمول، عامل، و نیروی عامل، میل به شرکت در آزمون است. گوینده جمله، پادعامل است و نیروی پادعامل، اقتدار و تسلطی است که بر عامل دارد. در اینجا نیروی پادعامل، بیشتر از نیروی عامل

است و با اعمال این نیرو، عامل را از میل خود که شرکت در آزمون است باز می‌دارد. این فرایند را بوضوح در شکل زیر می‌بینید.



شکل 6) الگوی نیرو-پویایی برای جمله 11

نکته مهم در مورد فعل‌های وجه‌نمای کمکی در هر دو خوانش الزامی و معرفتی این است که در جمله‌های حاوی این وجه‌نماها، وقوع عمل تضمین شده نیست. به این جمله‌ها دقت کنید:

(12) باد قایق را بر روی دریاچه به حرکت درآورد.

(13) براساس قانون، علی مجبور است مالیات پرداخت کند.

(14) براساس قانون، علی باید مالیات پرداخت کند.

جمله (12) یک عبارت نیرو-پویایی فیزیکی است که در آن نیروی پادعامل بر عامل چیره شده و عمل حرکت بر روی دریاچه بوقوع پیوسته است؛ بنابراین وقوع عمل در آن تضمین شده است. اما در جمله (13) که دارای فعل وجه‌نمای واژگانی الزامی، و جمله (14) که دارای فعل وجه‌نمای کمکی الزامی است، پرداخت مالیات هنوز به وقوع نپیوسته است. بنابراین این وجه‌نماها وقوع عمل را تضمین نمی‌کنند. در خوانش معرفتی نیز همانطور که در ابتدای بحث گفتیم وقوع عمل در باور گوینده است و باور وی ممکن است در جهان بیرون واقعیت داشته باشد یا نداشته باشد، بنابراین در اینجا نیز وقوع عمل تضمین شده نیست. بنابراین، تحلیلی که در اینجا و طبق الگوی نیرو-پویایی ارائه شد هم‌راستا با تعریف ارائه شده از وجهیت و وجه‌نماها در قسمت قبل است؛ بدین معنی که تضمین نبودن وقوع عمل معادل محقق شدن موقعیت در جهان غیرواقعی است و جهان غیرواقعی نیز ممکن است با جهان واقعی هم‌پوشانی داشته باشد یا نداشته باشد، بعبارت دیگر، عمل، ممکن است در جهان واقعی محقق بشود یا نشود.

اما تفاوت وجه‌نماهای الزامی و معرفتی در این است که اگرچه هر دو گروه نشان‌دهنده تحول¹ واقعیت و تلاش برای کسب کنترل بر موقعیت هستند؛ اما تفاوت آنها در سطحی است که این اتفاق می‌افتد. وجه‌نماهای الزامی به شکل بارزتری خصوصیت نیرو-پویایی وجه‌نماها را به نمایش می‌گذارند. در این وجه‌نماها نیرو بصورت اجتماعی خود را نشان می‌دهد؛ بعبارت دیگر هدف وجه‌نماهای الزامی کسب کنترل مؤثر برای تأثیرگذاری بر آنچه که در جهان اتفاق می‌افتد

¹ evolution

است اما در وجه‌نماهای معرفتی نیرو بصورت ذهنی خود را نشان می‌دهد و هدف آن کسب کنترل معرفتی و تغییر در دانش انسان از جهان است. بنابراین همانطور که می‌بینیم در جمله‌های دارای فعل وجه‌نمای کمکی در مفهوم معرفتی، گوینده جمله، عامل و شواهد موجود در جهان خارج، پادعامل می‌باشد و حرکت نیز دارای مفهومی کاملاً استعاری و بیانگر تغییر عقیده عامل (گوینده) نسبت به وقوع عمل است. همچنین در همه این موارد نیروی پادعامل بیشتر از نیروی عامل است بنابراین پادعامل بر عامل چیره می‌شود. این مسأله در اشکال بالا نیز نشان داده شده بود.

2-3. تحلیل فعل‌های وجه‌نمای کمکی بر اساس الگوی شناختی آرمانی لانگکر

(15. الف) بیرون هوا باید بارانی باشد.

(ب) بیرون هوا بارانی است.

اگر به جمله‌هایی که عناصر وجه‌نما در آنها حاضر هستند (نظیر 15. الف) نگاهی معناشناختی بیندازیم، می‌بینیم که وقوع عمل به نوعی مشروط شده و قطعیت وقوع عمل به آن شکل که در جملات همتای آنها که دارای وجه اخباری هستند (15. ب) وجود دارد، در این جملات دیده نمی‌شود؛ پس، با این حساب و با توجه به وجود دو محدوده متمایز واقعیت و فراواقعیت در الگوی شناختی آرمانی لانگکر که توضیح آن در بخش قبل ارائه گردید، می‌توان نتیجه گرفت که عناصر وجه‌نمای فارسی در حیطه فراواقعیت قرار می‌گیرند. البته ممکن است این تصور پیش بیاید که شاید بتوان وجه‌نماها را در محدوده واقعیت ناشناخته قرار داد؛ اما باید توجه داشت آن گونه که لانگکر (1991: 243) خود ابراز می‌دارد، واقعیت ناشناخته دربردارنده وقایعی است که یا درک‌کننده نسبت به وقوع آنها مشکوک است و وقوع آنها را نمی‌پذیرد و یا بطور کلی نسبت به وقوع آنها ناآگاه است؛ اما وقایعی که وجه‌نماهای فارسی بیان می‌دارند از هیچ‌کدام از این دو نوع نیستند؛ بدین معنی که، درک‌کننده هم از وقایع آگاهی دارد و هم وقوع آنها را محتمل می‌داند. پس با توجه به ماهیت فعل‌های وجه‌نماهای فارسی، آنها در حیطه فراواقعیت قرار می‌گیرند.

4. نتیجه

در قسمت بالا و در بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی بر اساس الگوی شناختی آرمانی لانگکر، دیدیم که این عناصر در حیطه فراواقعیت قرار می‌گیرند و تحت کنترل معرفتی نمی‌باشند. از طرف دیگر، در بررسی فعل‌های وجه‌نمای کمکی بر اساس الگوی نیرو-پویایی تالمی، گفتیم که وجود این وجه‌نماها در هر دو خوانش الزامی و معرفتی نشان‌دهنده این است که موقعیت در جهان غیرواقعی محقق شده است و به همین دلیل وقوع عمل تضمین شده نیست. با انطباق این دو الگو می‌توان به این نتیجه رسید که جهان غیرواقعی که در آنجا از آن سخن رفت معادل فراواقعیت است که در الگوی شناختی آرمانی به آن اشاره شده است و تضمین نبودن وقوع عمل نیز معادل تحت کنترل معرفتی نبودن است. پس می‌بینیم که تحلیل ارائه شده در هر دوی این الگوها به یک نتیجه منتهی می‌شود و هر دو در راستای همان تعریف ارائه شده توسط دکلرک از وجهیت و وجه‌نماها هستند.

حال که دیدیم فعل‌های وجه‌نمای کمکی در حیطه فراواقعیت قرار می‌گیرند سؤال این است که این فعل‌ها در چه فاصله‌ای از واقعیت قرار می‌گیرند. در واقع تفاوت بین وجه‌نماها در همین نکته نهفته است و باور لانگکر (1991:246) نیز همین است: «تفاوت وجه‌نماها با یکدیگر در این است که فرایند را در فاصله متفاوتی از درک کننده، در محدوده فراواقعیت قرار می‌دهند.»؛ و در همین جاست که نقش الگوی نیرو-پویایی یک بار دیگر مشخص می‌شود زیرا لانگکر (1991:277-278) نیز اذعان دارد که:

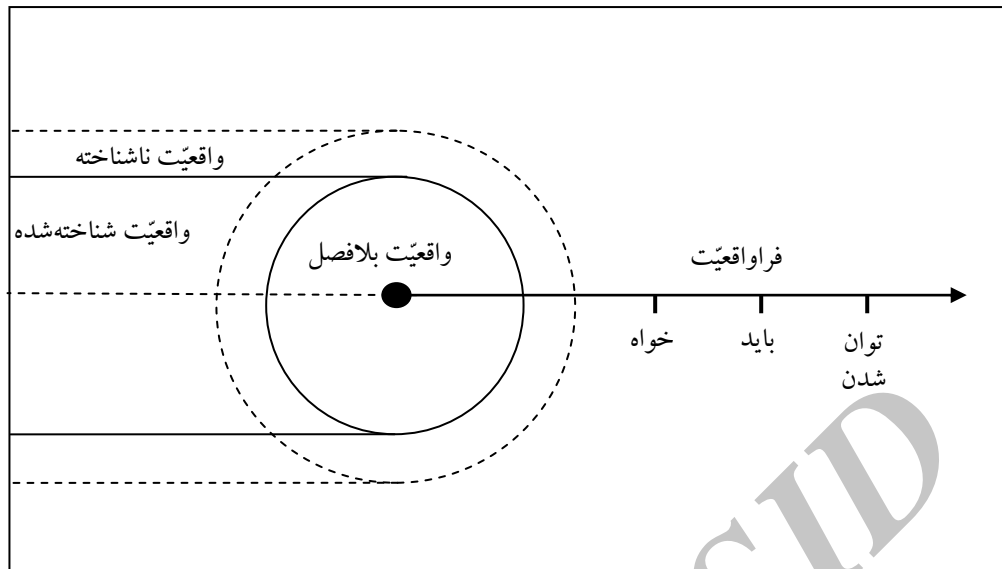
این مسأله به مفاهیم نیرو-پویایی مربوط می‌شود که نیروی متغیری را در رابطه با وقوع وجه‌نماها ایجاد می‌کند. اگر عزم متغیر به اندازه کافی قوی باشد که وقوع یک عمل در آینده را تضمین کند، آن عمل واقعیت پیش‌بینی شده یا محتمل¹ است؛ اما اگر عزم کافی وجود نداشته باشد آن عمل واقعیت بالقوه² خواهد بود؛ ... مثلاً وجود وجه‌نمای will به درک کننده این استنباط را می‌دهد که به وقوع پیوستن فرایند تضمین شده است. بنابراین فرایند را در محور زمان بسیار نزدیک به واقعیت شناخته شده قرار می‌دهد و آن را واقعیت پیش‌بینی شده می‌داند اما may در فاصله دورتری نسبت به واقعیت شناخته شده قرار می‌گیرد؛ زیرا عزم انجام آن به مراتب کمتر از will است بنابراین دارای واقعیت بالقوه است.

حال اگر به فعل‌های وجه‌نمای کمکی زبان فارسی که در بالا از آن سخن رفت، رجوع کنیم می‌بینیم که در وجه‌نماهای «خواه» و «باید» نیروی پادعامل بسیار بیشتر از نیروی عامل است و اگرچه عمل مورد نظر هنوز به واقعیت نپیوسته و در فراواقعیت قرار گرفته، اما وقوع عمل تضمین شده است بنابراین به تعبیر لانگکر عمل از نوع واقعیت محتمل و پیش‌بینی شده است پس بر روی محور زمان بسیار به واقعیت بلافصل نزدیک است؛ پس، این دو وجه‌نما در محدوده فراواقعیت بلافصل قرار می‌گیرند. در وجه‌نماهای «توان» و «شدن» نیز نیروی پادعامل بیشتر از عامل است؛ اما این نیرو یا بر عامل وارد نمی‌شود یا میزان آن کمتر از نیروی پادعامل در وجه‌نماهای «خواه» و «باید» است. بنابراین کاملاً طبیعی است که این وجه‌نماها نسبت به «خواه» و «باید» در فاصله دورتری از واقعیت بلافصل بر روی محور زمان و در محدوده فراواقعیت غیرنزدیک واقع می‌شوند. در شکل زیر موقعیت این وجه‌نماها را نسبت به یکدیگر و نسبت به واقعیت بلافصل بر روی محور زمان می‌بینید.

در اینجا مشاهده کردیم که با تلفیق نتایج حاصل از تحلیل فعل‌های وجه‌نمای کمکی فارسی بر اساس الگوی نیرو-پویایی تالمی و الگوی شناختی معرفتی آرمانی لانگکر می‌توان موقعیت آنها را نسبت به یکدیگر و در محدوده فراواقعیت تعیین کرد. بررسی سایر وجه‌نماهای زبان فارسی در چهارچوب این دو الگو و سایر الگوهای موجود در حوزه شناختی و همچنین بررسی رابطه وجهیت و عناصر وجه‌نما با مقولات دیگری نظیر زمان دستوری و نمود از جمله موضوعاتی است که در خور تحقیق و پژوهش است.

¹ projected reality

² potential reality



شکل 7) الگوی معرفتی نشان‌دهنده موقعیت فعل‌های وجه‌نمای کمکی در زبان فارسی

منابع

- دستلان، مرتضی (1393). تحلیل زمان دستوری، وجه و نمود در زبان فارسی بر اساس زبان‌شناسی شناختی. تهران: دانشگاه پیام نور. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی.
- رحیمیان، جلال (1388). جنبه‌های صوری و معنایی عناصر معین فارسی در جمله‌های وابسته. مجله تخصصی زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، (1)، پاییز و زمستان، صص: 75-91.
- رضایی، حدائق (1388). وجهیت و زمان دستوری در زبان فارسی با تأکید بر فیلمنامه‌های فارسی. اصفهان: دانشگاه اصفهان. رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی.
- عموزاده، محمد و رضایی، حدائق (1391). بررسی مفاهیم وجهی زمان دستوری در زبان فارسی. پژوهش‌های زبانی، 3 (1)، بهار و تابستان، صص: 53-76.
- عموزاده، محمد و شاه‌ناصری، شادی (1390). بررسی پیامدهای ترجمه از انگلیسی بر مقوله وجهیت در فارسی. پژوهش‌های زبانی، (2) 1. صص: 21-50.
- ماهوتیان، شهرزاد (1999). دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی (ترجمه مهدی سمایی). (1378). تهران: نشر مرکز.
- ناتل خانلری، پرویز (1373). دستور زبان فارسی. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات توس.
- Bybee, J., Perkins, R. and Pagliuca, W. (1994). *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*. The University of Chicago Press.
- Chomsky, N. (1957). *Syntactic Structures*. The Hague: Mouton.

- Declerck, R. (2011). The definition of modality. In A. Patard & F. Brisard (Eds.), *Human Cognitive Processing. Cognitive Approaches to Tense, Aspect, and Epistemic Modality* (pp. 21–44). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Kolodeznev, V. M. (1999). *Morfologia Russkogo Iazyka: Prakticheskii kurs*. Moskva: Vlados.
- Kövecses, Z. (2002). *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G & M. Johnson. (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Langacker, R. (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*, Volume II. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Lyons, J. (1977). *Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Palmer, F. R. (1986). *Mood and Modality*. Cambridge: Cambridge University press.
- Rahimian, J. (1995). *Clause types and other aspects of clause structure in Persian: A study oriented towards comparison with English*. Ph.D. Dissertation. Queensland: The University of Queensland.
- Sweetser, E. (1990). *From etymology to pragmatics: Metaphorical and cultural aspects of semantic structure. Cambridge studies in linguistics: Vol. 54*. Cambridge [England], New York: Cambridge University Press.
- Taleghani, A. H. (2008). *Modality, aspect and negation in Persian. Linguistik aktuell Linguistics today: v. 128*. Amsterdam, Philadelphia: John Benjamins Pub.
- Talmy, L. (1985). Force dynamics in language and thought. *Parasession on causatives and agentivity, 1*, 293-337.
- Talmy, L. (1988). Force dynamics in language and cognition. *Cognitive science, 12*(1), 49–100.
- Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics. Volume 1: Concept structuring systems. Volume 2: Typology and process in concept structuring*: Cambridge, MA: MIT Press.
- Tavangar, M. & Amouzadeh, M. (2009). Subjective modality and tense in Persian. *Language Sciences, 31*(6), 853–873.
- Von Fintel, K. (2006). *Modality and Language*. In *Encyclopedia of Philosophy* (2nd Edition), D. M. Borchert (ed.). Detroit: MacMillan. Most recent version online at <http://mit.edu/fintel/www/modality.pdf>